

## حدیث صحیفه و قلم

دکتر سید علی هاشمی<sup>۱</sup>

### چکیده

حدیث صحیفه و قلم، از احادیث مشهوری است که در منابع فریقین نقل شده است. موضوع این حدیث بیان حادثه‌ای در آخرین ساعات عمر شریف پیامبر اکرم ﷺ است که در آن، پیامبر اکرم ﷺ از حاضران، قلم و صحیفه‌ای طلب کردند تا وصیت خود را بنویسند. این وصیت با مخالفت برخی از حاضران نانوخته ماند.

بررسی محتوای این روایت، برای شناخت حوادث صدر اسلام، مهم است. در صحت سند این ماجرا در منابع اهل سنت، تردیدی نیست؛ زیرا صحیحین و سایر منابع معتبر آنان، آن را نقل کرده و به صحت آن تصریح کرده‌اند. این ماجرا، از آن جا که از مباحث احتجاجی بوده است، در منابع شیعی بیشتر از منابع اهل سنت نقل شده است و سندهای جداگانه‌ای ندارد.

محتوای این حدیث، بیانگر وجود یک جریان مخالف با خلافت اهل بیت ﷺ در پایان عمر شریف پیامبر اکرم ﷺ است. در این رساله ضمن بیان توجیهات اهل سنت، به نقد و بررسی دلالتی این حدیث نیز پرداخته شده است.

**کلید واژه‌ها:** حدیث صحیفه و قلم، صحیفه و دوات، وصیت نانوخته پیامبر، وصایای رسول خدا.

### مقدمه

ماجرای صحیفه و دوات، به یک رخداد تاریخی اشاره دارد که در آخرین روزهای عمر شریف رسول خدا ﷺ اتفاق افتاده است. مطابق نقل‌های متعدد این رویداد، پیامبر اکرم ﷺ در حالی که در بستر در

---

۱. دکتری کلام اسلامی، جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمية.

احتضار بودند، از اصحاب خود خواستند که صحیفه و دواتی - یا با تعابیر مشابه آن که همین مطلب را می‌رساند - برای ایشان بیاورند که ایشان وصیتی کنند که مسلمانان با وجود آن، هرگز گمراه نشوند. این دستور پیامبر ﷺ با مخالفت صریح و جدی خلیفه دوم روبرو شد. خلیفه دوم و عده‌ای که حضور داشتند، مدعی شدند سخنان پیامبر اکرم ﷺ نتیجه غلبه کردن درد بر ایشان است و با وجود قرآن در میان آنان، نیازی به چنین وصیتی نیست. در مقابل، گروهی بر ضرورت مهیا کردن زمینه نگارش وصیت، تأکید داشتند. با بالاگرفتن اختلاف میان حاضران، پیامبر ﷺ از نگارش آن وصیت منصرف شدند و با ناراحتی اصحاب را از نزد خود راندند.

این ماجرا، هم به جهت اصل رخداد، و هم به جهت تبعات و لوازم آن، بسیار مهم است. بررسی سند و دلالت این نقل تاریخی موضوع این نوشتار است.

### سند حدیث در منابع اهل سنت

در اعتبار این نقل در میان اهل سنت نمی‌توان تردید کرد؛ زیرا معتبرترین منابع حدیثی و تاریخی آنان و از جمله دو صحیح بخاری و مسلم این رخداد را نقل کرده‌اند. بنابر مبنای مشهور میان اهل سنت، آنچه در صحیح بخاری یا مسلم آمده است، معتبر و صحیح است و اگر از احادیث مورد اتفاق هر دو کتاب باشد، درصحت آن جای تردید نیست.

بخاری با سندهای متعدده، این رویداد را هفت بار در صحیح خود در کتاب‌های الجهاد و السیر، العلم، الاعتصام بالکتاب و السنه، المرضی و الطب و المغازی آورده است (صحیح البخاری: ج ۱ ص ۳۷؛ ج ۴ ص ۳۱ و ۶۶؛ ج ۵ ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ ج ۷ ص ۹ و ج ۸ ص ۱۶۱). مسلم هم با چهار سند این حدیث را نقل کرده است (صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۵). علاوه بر آنها، احمد بن حنبل در مسند خود (مسند احمد: ج ۱ ص ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۴۶)، نسائی در السنن الکبری (السنن الکبری: ج ۳ ص ۴۳۴ و ۴۳۵)، بیهقی در سنن خود (السنن الکبری: ج ۹ ص ۲۰۷)، ابن حبان در صحیح خود (صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۵۶۲)، احمد بن علی بن المثنی التمیمی در مسند ابی یعلی (مسند ابی یعلی: ج ۳ ص ۳۹۵ و ج ۴ ص ۲۹۸)، عبدالرزاق در المصنف (المصنف: ج ۵ ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ ج ۶ ص ۵۷ و ج ۱۰ ص ۳۶۱)، هیثمی در مجمع الزوائد (مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۱۴ و ۲۱۵ و ج ۹ ص ۳۳ و ۳۴)، طبرانی در المعجم الاوسط (المعجم الاوسط: ج ۵ ص ۲۸۸ و ج ۱۱ ص ۳۰ و ج ۷ ص ۳۵۲)، طبری در تاریخ خود (تاریخ الامم و الملوک: ج ۲ ص ۴۳۶)، ابن خلدون در تاریخ خود (تاریخ ابن خلدون: ج ۲ ص ۶۲)، ابن کثیر در البدایه و النهایه (البدایه و النهایه: ج ۵ ص ۲۴۷) و در السیره النبویه (السیره النبویه: ج ۴ ص ۴۵۱)، ابن سعد در الطبقات الکبری (الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۳۴۴)، و... این حادثه را نقل کرده‌اند و برخی مانند رجالی بزرگ و سخت‌گیر - شمس الدین ذهبی - بر درستی آن ادعای اجماع کرده است (السیره النبویه: ص ۳۸۴).

روایان مستقیم این حادثه، در منابع اهل سنت، عبارتند از: علی رضی الله عنه، عبدالله بن عباس، عمر بن الخطاب و جابر بن عبدالله انصاری. بیشترین نقل این حادثه از ابن عباس گزارش شده است. افراد

مختلفی از جمله: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه، سعید بن جبیر، طاووس، علی بن عبد الله بن عباس (فرزند ابن عباس) و عکرمه این ماجرا را از او نقل کرده‌اند.

برای روشن تر شدن این حادثه، نمونه‌هایی از نقل‌های ابن رخداد را نقل می‌کنیم:

۱. از ابن عباس از طریق عبید الله بن عبد الله بن عتبه:

پیامبر ﷺ در آستانه رحلت بود. شماری از بزرگان، از جمله عمر بن خطاب در آن خانه بودند. پیامبر فرمود: «بیاید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید». عمر گفت: «درد بر پیامبر غلبه کرده است. قرآن نزد شماس است. کتاب خدا ما را بس است.» اهل خانه با یکدیگر به مشاجره پرداختند. گروهی می‌گفتند: «بیاید تا رسول خدا ﷺ برایتان نوشته‌ای بنگارد که پس از آن هرگز گمراه نشوید» و گروهی آن چه را که عمر گفته بود، تکرار می‌کردند. وقتی اختلاف و مشاجرات بالا گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: «برخیزید!» ابن عباس همواره می‌گفت: «تمام مصیبت‌ها از آن جا ناشی شد که آنان با اختلاف و همه‌همه خود مانع نگارش آن نامه توسط رسول خدا ﷺ شدند (صحیح البخاری: ج ۷ ص ۹ و ج ۵ ص ۱۳۷ - ۱۳۸، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته. و از همین راوی با عبارت‌ها مشابه: ج ۱ ص ۳۷، کتاب العلم، باب کتابة العلم و ج ۸ ص ۱۶۱).

همین حدیث را مسلم، از طریق خود نقل می‌کند (صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۵).

۲. از ابن عباس از طریق سعید بن جبیر:

سعید بن جبیر می‌گوید: شنیدم ابن عباس می‌گفت: «روز پنجشنبه و چه می‌دانی که روز پنجشنبه چه روزی است». سپس چنان گریست که اشک چشمانش سنگریزه‌ها را تر کرد. پرسیدم: «ای پسر عباس! روز پنجشنبه چه روزیست؟» گفت: «بیماری رسول خدا ﷺ شدت گرفت. فرمود: کتفی<sup>۱</sup> برایم بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. [اما اهل خانه دستور پیامبر را اطاعت نکردند و] با یکدیگر نزاع کردند، در حالی که در محضر پیامبر درگیری شایسته نیست. گفتند: او را چه شده است؟ آیا هذیان می‌گویید؟ آنان طلب فهم کردند. پس آن حضرت فرمود: مرا رها کنید. حالتی که من در آن قرار دارم از آن چه مرا به سوی آن می‌خوانید، بهتر است. پس آنان را به سه چیز امر کرد: مشرکان را از جزیره العرب اخراج کنید، به گروه‌هایی که وارد مدینه می‌شوند چنان که من اجازه دادم، شما هم اجازه دهید و درباره سومی سکوت کرد یا گفت و من آن را فراموش کردم». (صحیح البخاری: ج ۴ ص ۶۶ و از همین راوی با عبارت‌های مشابه در: ج ۵ ص ۱۳۷).

۱. وحدثنی محمد بن رافع و عبد بن حمید، قال عبد اخبرنا، وقال ابن رافع: حدثنا عبد الرزاق، اخبرنا معتمر عن الزهري، عن عبید الله بن عبد الله بن عتبه، عن ابن عباس، قال: لما حضر رسول الله ﷺ و فی البيت رجال فیهم عمر بن الخطاب.

۲. استخوان پهنی از بدن حیوانات که در زمان قدیم به جای کاغذ برای نوشتن استفاده می‌کردند.

۳. با توجه به روایات دیگر، به نظر می‌رسد این عبارت برای توجیه کار آنان وارد حدیث شده است. چنان که وصیت‌های سه گانه آخر روایت نیز این گونه است.

مسلم هم این حدیث را با سه سند از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که در یکی از این نقل‌ها به جای «اهجر»، «یهجر» آمده است (صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۵).

۳. از ابن عباس از طریق عکرمة:

پیامبر در بستر بیماری، که در آن از دنیا رفتند، فرمود: «دوات و کاغذی بیاورید تا برایتان مطلبی را بنویسم که با آن هرگز گمراه نمی‌شوید». عمر بن خطاب گفت: «چه کسی برای فلان و فلان شهرهای روم است. رسول خدا ﷺ نمی‌میرد تا ما روم را فتح کنیم و اگر بمیرد، منتظر او می‌مانیم. همچنان که بنی اسرائیل منتظر بازگشت موسی بودند». زینت همسر پیامبر ﷺ گفت: «آیا نمی‌شنوید! پیامبر به شما وصیت می‌کند». آنان همه‌مه کردند. پس پیامبر فرمود: «برخیزید!»، چون آنان برخواستند. پیامبر جان داد. (الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۴۴ و ج ۶ ص ۹۸)

۴. از ابن عباس از طریق طاووس:

پیامبر ﷺ به هنگام وفات فرمودند: «کتفی برایم بیاورید که نوشته‌ای برایتان بنویسم که با وجود آن، بعد از من میان دو نفر اختلاف نمی‌شود». مردم به همه‌مه پرداختند. آن خانم گفت: «وای بر شما! این عهد پیامبر ﷺ است» (مسند/حمد: ج ۱ ص ۲۹۳).  
با توجه به روایت قبلی، به نظر می‌رسد مقصود از آن خانم، همان جناب زینب همسر پیامبر اکرم ﷺ باشد.

۵. از ابن عباس از طریق پسرش - علی بن عبد الله بن عباس -:

به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ مردانی در آن خانه بودند که در میانشان عمر بن خطاب بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «دوات و کاغذی برایم بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که با آن بعد از من گمراه نمی‌شوید». عمر، سخنی گفت که معنای آن این بود که درد بر رسول خدا ﷺ غلبه کرده است. سپس گفت: «قرآن نزد ماست. کتاب خدا برای ما کافی است». کسانی که در خانه بودند به مشاجره با یکدیگر پرداختند. یکی می‌گفت: «سخن حق، همان است که رسول خدا ﷺ فرموده است» و دیگری می‌گفت: «سخن درست آن است که عمر گفته است». هنگامی که همه‌مه، سخنان بیهوده و اختلاف زیاد شد، پیامبر خشمگین شده و فرمودند: «برخیزید! سزاوار نیست که نزد پیامبری این گونه اختلاف شود». آنان برخواستند. رسول خدا ﷺ در همان روز از دنیا رفت. ابن عباس پیوسته می‌گفت: «مصیبت، تمام مصیبت این بود که بین ما و بین نوشته رسول خدا ﷺ مانع ایجاد شد. یعنی با اختلاف و همه‌مه» (شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۵۱ و غایة المرام: ج ۶ ص ۹۵).

۶. از عمر بن الخطاب:

هنگامی که پیامبر بیمار شد، فرمود: «صحیفه و دواتی برایم بطلبید تا نوشته‌ای برایتان بنویسم که با آن هرگز گمراه نشوید!». ما از این کار به شدت ناخشنود بودیم. بار دیگر

فرمود: «صحیفه‌ای برایم بطلبید تا نوشته‌ای برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید!». زنان از پشت پرده گفتند: «آیا سخنان رسول خدا ﷺ را نمی‌شنوید؟!» گفتم: «شما [همانند زنان] همراه یوسف هستید. هنگامی که رسول خدا ﷺ بیمار می‌شود، بر او اشک می‌ریزد و هنگامی که سلامتی می‌یابد، بر دوش او سوار می‌شوید». رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا اندوهگین کردی. آنان بهتر از شما هستند» (المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۲۸۸ و مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۳۴ و از همین راوی با عبارات مشابه در: الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۴۴).

۷. از جابر بن عبدالله انصاری:

پیامبر به هنگام وفاتش صحیفه‌ای طلبید تا نوشته‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوند. عمر، مخالفت کرد تا آن که پیامبر از نوشتن آن دست برداشت (مسند احمد: ج ۳ ص ۳۴۶ و از همین راوی با سند دیگر در: الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۴۳).

۸. از علی ؑ:

علی ؑ در میان سخنانی طولانی به طلحه درباره فخر فروشی مهاجرین و انصار به فضایل و امتیازات خوشان فرمود: «ای طلحه! آیا تو شاهد نبودی آن زمان که رسول خدا ﷺ از ما خواست که کتفی بیاوریم تا در آن چیزی بنویسد که بعد از آن امت گمراه نمی‌شوند و اختلاف نمی‌کنند و دوست تو گفت: «رسول خدا هذیان می‌گوید». رسول خدا ﷺ خشمگین شدند و آن نوشته را رها کردند. طلحه گفت: «آری من شاهد بودم». علی ؑ فرمود: «زمانی که شما خارج شدید، رسول خدا ﷺ به من خبر داد از آن چه که قصد داشت که در آن بنویسد و مردم را بر آن گواه بگیرد، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند متعال می‌داند که امت به زودی اختلاف می‌کنند و گرفتار تفرقه می‌شوند. سپس صحیفه‌ای طلبید و بر من املا کرد آن چه را می‌خواست در آن صحیفه اول بنویسد و سلمان فارسی، ابوذر و مقداد را بر آن شاهد گرفت و امامان هدایتگری را که مؤمنان به اطاعت آنان امر شده‌اند، نام برد.» رسول خدا ﷺ در بیماری که در آن رحلت کردند، فرمود: «کتفی برایم بیاورید که نوشته‌ای برایتان بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید». فردی درخواست که کتف بیاورد. مردی از قریش مانع او شد و گفت: «رسول خدا هذیان می‌گوید». رسول خدا ﷺ سخن او را شنید، خشمگین شد و فرمود: «هنوز من زنده‌ام و شما به اختلاف پرداخته‌اید. من به اهل بیتم خبر داده‌ام از آن چه جبرئیل از پروردگار عالمیان به من خبر داده است که شما نسبت به آنان بعد از من ظلم خواهید کرد و من به آنان به چیزی وصیت کرده‌ام که پروردگارم بدان مرا وصیت کرد: «پس صبر کنید، صبری زیبا...» (غایة المرام: ج ۶ ص ۹۹).

۱. الغیبه: ص ۸۱ اگر چه مرحوم نعمانی از علمای شیعه است، اما چون این روایت را از طریق راویان اهل سنت نقل کرده است، در این قسمت قرار گرفته است.

## سند حدیث در منابع شیعی

### ۱. از علی علیه السلام

... ای طلحه! آیا شاهد نبودی هنگامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله کتفی طلبید تا در آن چیزی بنویسد که با آن امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند. سپس دوست تو گفت، آن چه را گفت [پیامبر هذیان می گوید]. پس پیامبر خشمگین شد و آن را رها کرد. گفت: «بله شاهد بودم». فرمود: «زمانی که شما خارج شدید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن چه می خواست در آن کتف بنویسد و مردم را بر آن گواه بگیرد، خبر داد. جبرئیل به او خبر داد که خداوند عز و جل می داند که امت گرفتار اختلاف و تفرقه می شوند. سپس صحیفه ای طلبید و بر من آن چه را می خواست در آن کتف بنویسد، املا کرد و سلمان، ابوذر و مقداد را بر آن گواه گرفت و امامان هدایت را تا روز قیامت نام برد که خداوند به اطاعت از آنان دستور داده است. اول ایشان نام مرا برد. سپس فرزندم حسن - و با دستش به حسن اشاره کرد - سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسر - یعنی حسین - ای ابوذر و ای مقداد! آیا این گونه بود؟» آنان برخاستند و گفتند: «شهادت می دهیم که رسول خدا چنین کردند...» (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۶۵۸/الغیبه النعمانی: ص ۸۱؛ بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۷۷؛ الصراط المستقیم: ج ۳ ص ۳ و ۵).

### ۲. از ابن عباس

سلیم می گوید:

«من در خانه عبدالله بن عباس بودم و گروهی از شیعیان نزد او بودند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رحلتش سخن می گفتند. ابن عباس گریست و گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه که روز رحلت او بود، در حالی که اهل بیت و سی نفر از اصحابش بودند، فرمود: «کتفی برایم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم تا بعد از من گمراه و گرفتار اختلاف نشوید». مردی از آنان گفت: «رسول خدا هذیان می گوید». رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: «می بینم که هنوز من زنده ام گرفتار اختلاف شده ام، پس از من چه می کنید؟» پس کتف را رها کرد. سلیم می گوید: ابن عباس رو به من کرد و گفت: «ای سلیم! اگر سخن آن مرد نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما نوشته ای می نوشت که هیچ کس گمراه نمی شد و اختلاف نمی کرد». مردی از جمع پرسید: «آن مرد چه کسی بود؟» گفت: «راهی به آن نیست». پس از آن که جمع برخاستند، من با ابن عباس تنها بودیم. او گفت: «آن مرد عمر بود». گفتیم: «راست گفتی». از علی علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد شنیدم که می گفتند آن مرد عمر بود...» (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۸۱۷).

### ۳. بدون ذکر سند

پیامبر ﷺ به هوش آمد و به آنان نگریست. سپس فرمود: «دوات و کتفی برایم بیاورید تا نوشته‌ای برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». سپس بی‌هوش شدند. فردی از حاضران برخاست تا دوات و کتف بیاورد. عمر به او گفت: «بازگرد! او هذیان می‌گوید». آن فرد بازگشت. کسانی که نزد آن حضرت بودند از این کوتاهی در آوردن دوات و کتف پشیمان شدند. همدیگر را ملامت کردند و گفتند: «إنا لله وإنا إليه راجعون. ما بر بعد از رسول خدا ﷺ آزمند شدیم». وقتی آن حضرت به هوش آمد. برخی گفتند: «ای رسول خدا! آیا کتف و دواتی بیاوریم؟» فرمود: «آیا بعد از آن چه گفتید؟ نه، ولی توصیه می‌کنم که با خاندان من به نیکی رفتار کنید؛ سپس از مردم روبرگرداند و مردم نیز برخاستند (الارشاد: ج ۱ ص ۱۸۴).

### ۴. نقل از منابع اهل سنت

علمای شیعه، معمولاً این حدیث را از منابع اهل سنت نقل کرده‌اند. برخی از نقل کنندگان این حدیث عبارتند از:

فضل بن شاذان (م ۲۶۰) در *الایضاح* از طریق اهل سنت؛ مرحوم شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳) در *الارشاد*؛ مرحوم نعمانی (م ۳۸۰) در *الغیبه* از طریق سلیم و از طرق اهل سنت؛ سید بن طاووس (م ۶۶۴) در *الیقین والطرائف* از طریق اهل سنت؛ مرحوم فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸)، صاحب *مجمع البیان* در *اعلام الوری*؛ مرحوم احمد بن علی طبرسی (م ۵۶۰) در *الاحتجاج* از سلیم؛ مرحوم علی بن یونس عاملی نباطی (م ۸۷۷) در *الصراط المستقیم*، علامه مجلسی و ...

### علت کم نقل شدن این حدیث در منابع شیعی

به نظر می‌رسد که چون این حدیث از احادیث احتجاجی و مورد پذیرش کامل اهل سنت بوده است، انگیزه چندانی برای نقل مستقل پیدا نکرده است.

### اعتبار حدیث در منابع شیعی

اگر در مباحث رجالی فقط بر سند حدیث تکیه کنیم، شاید بتوان در سند این حدیث در منابع شیعی موجود خدشه کرد؛ زیرا یا از طریق اهل سنت، یا بدون ذکر سلسله سند و یا از کتاب سلیم نقل شده است که نمی‌توان به طور کامل و مطابق با روال متداول، به آن اعتماد کرد. اما اگر در علم رجال بپذیریم که معیار پذیرش احادیث، یافتن خبر مورد اعتماد (موثوق به) است - که به نظر می‌رسد همین دیدگاه درست است - می‌توان به این رخداد کاملاً اعتماد کرد.

درست بودن سلسله سند، راهی برای اعتماد بر صادر شدن یک حدیث است. در مواردی ممکن است ما از قراین مختلف دیگر به درستی یک حدیث اعتماد پیدا کنیم؛ اگر چه سند آن قابل خدشه باشد. با توجه به این نکته، شواهد متعددی درستی این رویداد را تأیید می‌کنند، از جمله:

(۱) انگیزه‌ای برای جعل این حدیث نبوده است. برای اهل سنت که راویان اصلی این حدیث هستند، این حدیث زحمت زیادی ایجاد کرده است و محتوای آن موجب مذمت خلیفه دوم آنان است. بنابراین هیچ گاه چنین افرادی علیه خود حدیث جعل نمی‌کنند. بسیار بعید است که این حدیث که در منابع شیعی مورد توجه نبوده و سند چندانی ندارد، از منابع شیعی یا از سوی راویان شیعی به منابع اهل سنت نفوذ یافته باشد. خصوصاً با توجه به حساسیت شدید علمای حدیث اهل سنت به روایات شیعی و به خصوص صحیح بخاری و مسلم. علاوه بر آن توجه داریم که این حدیث به کرات با سندهای متعدد در این منابع تکرار شده است. مسلماً راویان یا کتاب‌های شیعی نمی‌توانند در میان رجالیون و علمای اهل سنت چنین نفوذی داشته باشند.

(۲) نقل سلیم هم قابل پذیرش است و دلیلی بر رد آن نداریم. در وثاقت خود سلیم بن قیس میان علمای ما اختلافی نیست و مسلماً او کتابی هم داشته است. اختلاف در این است که این کتاب موجود به نام او، آیا تماماً سخنان خود اوست یا در گذر زمان مطالبی هم، وارد آن شده است. بزرگانی مثل شیخ طوسی، مرحوم کلینی، مرحوم صدوق و ... بر نقل‌های این کتاب اعتماد کرده و از آن روایت کرده‌اند. برخی هم مثل علامه حلی و مرحوم شعرانی، بر صحت این کتاب نقدهایی وارد کرده‌اند.

نظر تحقیقی برخی از اندیشمندان این است که در کتاب سلیم موجود، مواردی از تناقض گفتاری، چند مورد عدم هماهنگی با واقعیت تاریخی، نقل از غیر سلیم و مانند آن وجود دارد که در نتیجه نمی‌توان ادعا کرد که این کتاب، بدون تغییر به دست ما رسیده است، اما به صرف وجود موارد اینچنینی، نمی‌توان از کل معارف بلند این کتاب هم دست کشید و آن‌ها را کنار گذاشت. بنابراین هر موردی که تعارضی بین نقل کتاب با معارف مسلم شیعی یا تاریخی دیدیم، آن مورد را نمی‌پذیریم و بقیه مطالب آن را می‌پذیریم (ر.ک: مقاله کتاب سلیم بن قیس، قاسم جوادی، فصلنامه علوم حدیث، ش ۳۵ - ۳۶ ص ۱۶۳ - ۱۷۹ و مقدمه کتاب سلیم بن قیس با تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی).

بنابراین اگر هم تردیدی در کتاب فعلی سلیم وجود دارد، این نقل سلیم جای تردید نیست؛ زیرا این نقل، نه تنها با هیچ امر مسلم اعتقادی و تاریخی منافات ندارد، بلکه:

۱. با نقل‌های متعدد اهل سنت، تأیید می‌گردد.



۲. نقل‌های قدیمی‌تری از این روایت کتاب سلیم در دست است که موجب اطمینان به عدم تغییر این روایت در طول زمان می‌شود. مثلاً مرحوم نعمانی، در اوایل قرن چهارم آن را در *الغیبة* با سند مستقل از طریق اهل سنت از سلیم روایت می‌کند و مرحوم احمد بن علی طبرسی هم در قرن ششم این روایت را از سلیم نقل کرده است.

۳. علاوه بر اینها، نقل‌های مستقل مرحوم مفید و مرحوم نباطی عاملی در *الصراط المستقیم* و نقل‌های اهل سنت می‌تواند به عنوان مؤید، ضعف احتمالی حدیث سلیم را جبران کند. از نظر دلالت هم هیچ تعارضی بین محتوای آن با رفتار خلیفه دوم یا معارف تشیع وجود ندارد. بنابراین تردید در نادرستی آن، تردید علمی و بجا نیست.

۴. بر فرض ضعف سند، بر مبنای کسانی که شهرت را جابر ضعف سند می‌دانند، این حدیث مورد پذیرش است؛ زیرا تقریباً تمام کسانی که به بحث درباره آن پرداخته‌اند، در سند و دلالت آن تردید نکرده‌اند. از برخی از علمای گذشته یاد شد. از معاصرین هم افرادی مثل مرحوم شرف الدین، مرحوم احمدی میانجی در *مکاتیب الرسول*، علامه عسکری و ... به بحث درباره این حدیث پرداخته‌اند و هیچکدام در درستی آن تردید نکرده‌اند. تنها یکی از محققان معاصر در کتاب *کشکول زمان*، در سند این حدیث تردید کرده‌اند که البته در آنجا بحث علمی نشده و گویا خطاب ایشان به اهل سنت است که اگر آنان بخواهند اسلام خلیفه دوم را مسلم فرض کنند، چاره‌ای جز انکار این حدیث ندارند. به هر حال قراین متعدد، واقع شدن این رویداد را تایید می‌کنند.

۵. همچنین باید توجه داشت که در روایت‌هایی که به بیان یک معرفت دینی نمی‌پردازند، مانند نقل‌های تاریخی، اگر دلیل خاصی بر جعل یا دروغ‌گویی راوی نداشته باشیم، و آن خبر با معارف ما سازگار باشد، آن را می‌پذیریم. علمای ما در مسایل تاریخی از منابع تاریخی، مثل *تاریخ طبری*، *تاریخ ابن اثیر*، *تاریخ ویل دورانت* و حتی کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان و ... استفاده می‌کنند. البته بدین شرط که اولاً، دلیلی بر نادرستی یا دروغ پردازی راوی نداشته باشیم و ثانیاً، با سایر معارف ما هماهنگ و موافق باشد. این روش، یک سیره عقلایی و اصل اولیه در برخورد با اخبار است؛ مثلاً ما امروزه اخباری را که از رسانه‌های مختلف درباره مسائل پزشکی، اقتصادی و ... پخش می‌شود، می‌پذیریم مگر آنکه دلیلی، نادرستی آن را اثبات کند. و در مواردی که احتمال نادرستی وجود داشته باشد، تحقیق می‌کنیم.

بنابراین با توجه به نکات فوق، تردید در درستی حدیث صحیفه و دوات، تردید معتبری نیست.

## احتمال جعل؟!۱

احتمال جعل این حدیث از سوی دشمنان اسلام برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان، علاوه بر مخالفت با قرائن یاد شده، در صورتی پذیرفتنی است که شواهدی آن را تأیید کند؛ یا افراد جاعل و ضعیف در سند حدیث حضور داشته باشند و سند حدیث مورد خدشه باشد و یا محتوای حدیث بیانگر مطلبی باشد که بتواند قرینه بر جعل حدیث باشد؛ درحالیکه در این حدیث هیچ کدام از این دو مورد مشاهده نمی‌شود:

۱. نقل‌های متعدد با سندهای معتبری از این حدیث - حداقل در میان اهل سنت - داریم که احتمال جعل را در سند حدیث نفی می‌کند. بزرگان اهل سنت به رغم اینکه بر نقل نکردن روایت‌هایی که خلاف اندیشه‌های آنان است، تعمد دارند و بسیار بر آن سخت گیری می‌کنند، اما تنها بخاری هفت بار این حدیث را به نقل‌های مختلف در صحیح خود می‌آورد و مسلم، سه بار. ابن ابی احدید<sup>۱</sup> و ذهبی که تعصب و سخت گیری خاصی دارد، بر صحت این حدیث ادعای اتفاق می‌کنند (السیره النبویه: ص ۳۸۴). به دلیل محکمی سند این حدیث است که تلاش آنان بر این بوده که یا نام خلیفه دوم را در حدیث نیاورند، یا الفاظ آن را مقداری نرم‌تر بسازند و مثلاً به جای «یهجر»، «أهجر» یا «قد غلب علیه الوجع» بگویند و یا به توجیه رفتار و گفتار او بپردازند.

۲. محتوای این حدیث هم امری جدید و غیر روشن نیست که بتواند اختلاف میان تشیع و اهل سنت را تشدید کند. اختلافات ما با اهل سنت در مباحث اعتقادی، عمیق‌تر و صریح‌تر از این رویداد است. ما در مساله امامت، به صراحت با دیدگاه اهل سنت مخالفیم و به جز امامان معصوم □، خلفا و زمامدارانی را که آنها قبول دارند، غاصب حق اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانیم. بر اقدامات خلفا و صحابه نقدهای جدی داریم و... بنابراین این حدیث مطلب جدیدی ندارد که موجب تشدید اختلاف بین شیعیان و اهل سنت شود.

ممکن است گفته شود که تعبیرات تندی که در این حدیث به خلیفه دوم نسبت داده شده است، امری است که می‌تواند موجب اختلاف شود، اما این سخن هم قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً خود اهل سنت این سخنان را پذیرفته‌اند و بیش از ما نقل کرده‌اند و مخالف شأن مقتدای خود ندانسته‌اند. ما که کاسه داغ‌تر از آش نیستیم. ثانیاً از خلیفه دوم، نظیر این سخنان، تازگی ندارد و در سیره عملی او در زمان پیامبر و بعد از ایشان موارد متعدد از اینگونه تندروی‌ها را می‌توان مشاهده کرد.

برای نمونه برخی از اینگونه اقدامات آشکار و غیر قابل انکار خلیفه دوم عبارتند از:

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۶۱: «قلت: هذا الحديث قد خرجه الشيخان محمد بن إسماعيل البخاری، ومسلم بن الحجاج القشیری فی صحیحیہما، واتفق المحدثون كافة علی روايته».

**الف:** تخلف از قرار گرفتن در لشکر اسامه بن زید یکی از این موارد است. پیامبر ﷺ در آخرین روزهای عمر شریفشان سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید برای جنگ با روم مجهز کردند که خلیفه اول و دوم از جمله افراد این سپاه بودند. آن حضرت وقتی اکراه برخی از افراد را دیدند، مکرر می فرمود: «به سپاه اسامه ملحق شوید! و لعن فرمود کسانی را که از هم‌رهی لشکر او سرباز زدند» (الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۶۷ و...). این مطلبی روشن و غیر قابل انکار در منابع شیعه و اهل سنت است. اگر کسی بخواهد به جهت حفظ شأن خلیفه دوم، حدیث صحیفه و دوات را انکار کند، باید ماجرای سپاه اسامه و تخلف آن دو را هم انکار کند.

**ب:** نمونه دیگر مخالفت خلیفه دوم با پیامبر ﷺ در رخداد صلح حدیبیه است که او و عده‌ای از هم‌فکران او به صراحت با پیامبر خدا ﷺ مخالفت کردند و موجب شد پیامبر اکرم ﷺ برای از بین بردن فتنه، مجدداً از یاران خود بیعت بگیرد که به بیعت رضوان معروف است.<sup>۱</sup>

انکار وفات پیامبر ﷺ، سوزاندن احادیث نبوی بعد از رحلت آن حضرت و منع نقل و نگارش حدیث، بدعت‌های معروف خلیفه دوم و دیگر موارد همه بیانگر روحیه خاص او است.

### اختلاف تعابیر نقل شده در این روایت

از خلیفه دوم، دو جمله مهم در این رخداد نقل شده است. در بیان جمله دوم «حسبنا کتاب الله» اختلاف معنایی بین نقل‌ها وجود ندارد، اما جمله اول با تعابیر متعددی نقل شده است. عمده‌ترین نقل‌های این جمله عبارتند از:

ان رسول الله قد غلب علیه الوجع (صحیح البخاری: ج ۷ ص ۹ و مشابه آن در ج ۵ ص ۱۳۷ - ۱۳۸ و از همین راوی با عبارت‌ها مشابه: ج ۱ ص ۳۷ و ج ۸ ص ۱۶۱)؛ فقالوا ما له أھجر؟ (همان: ج ۴ ص ۶۶)؛ فقالوا ما شأنه أھجر؟ (همان: ج ۵ ص ۱۳۷)؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۵؛ مسند احمد: ج ۱ ص ۲۲۲)؛ فقالوا هجر رسول الله (صحیح البخاری: ج ۴ ص ۳۱)؛ فقالوا ان رسول الله یھجر (صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۶)؛ فقالوا رسول الله یھجر (مسند احمد: ج ۱ ص ۳۵۵)؛ فقالوا هجر هجر رسول الله (فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ج ۱۸ ص ۱۰۱)؛ فقالوا انما یھجر رسول الله (الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۴۳).

### نکات:

۱. همه نقل‌های فوق از یک رخداد و از یک جمله حکایت دارند. بنابراین باید دید آیا می‌توان تشخیص داد که کدام اصلی و کدام تغییر یافته کلمات اولیه است. توجه به برخی قراین روشن می‌سازد که جمله خلیفه دوم، تصریح به نسبت هذیان‌گویی (نعوذ بالله) به پیامبر ﷺ بوده است و راویان این ماجرا یا نویسندگان کتاب‌ها، تعابیر آن را ملایم‌تر ساخته‌اند.

۱. برای تحقیق بیشتر این مطلب به کتاب النص و الاجتهاد مرحوم شرف الدین و مقاله نماذج من ایذانات عمر للنبی ﷺ و اعتراضات علیه که از سوی مرکز المصطفی منتشر شده است، مراجعه فرماید.

۲. در بیشتر نقل‌هایی که نام گوینده سخن آمده تعبیر «یهجر» نیامده است. اما در مواردی که نام گویند مشخص نشده، تعبیر یهجر آمده است.

۳. نقل ابوبکر جوهری به روشنی نکته فوق را تایید می‌کند. در این نقل راوی می‌گوید: عمر سخنی گفت که معنای آن «قد غلب علیه الوجع» است که نشان می‌دهد این عبارت نقل به معنای عبارت اصلی بوده است، و راوی به جهت تنیدی آن، خود لفظ را نقل نکرده است.<sup>۱</sup>

### توجیحات اهل سنت درباره این کلمه:

در این که گوینده این سخن خلیفه دوم بوده است، تردیدی نیست. عموماً این مطلب را که «هجر» در مورد مریض به معنای هذیان گفتن است، پذیرفته‌اند، اما برای توجیه سخن او بسیاری گفته‌اند که این کلمه استفهام انکاری است و اصل نقل، «أهجر» بوده است، یعنی آیا پیامبر هذیان می‌گوید؟ یعنی درست نیست که پیامبر هذیان بگوید. حتی برخی مثل قاضی عیاض در شرح صحیح مسلم گفته است که این جمله خلیفه دوم در مقابل کسانی بود که با آوردن صحیفه و دوات مخالفت کردند و خلیفه دوم با آنها اینگونه برخورد کرد که آیا شما گمان می‌کنید پیامبر هذیان می‌گوید؟

روشن است که اینگونه توجیحات هیچ مبنای منطقی ندارد. اگر هم بپذیریم که اصل کلمه «أهجر» بوده است - هرچند شواهد خلاف آن است - و استفهام انکاری بوده است، چرا به دنبال آن «حسبنا کتاب الله» گفت؟ چرا پیامبر ﷺ ناراحت شدند؟ چرا زنان و عده‌ای از افراد با این کلام او به مخالفت پرداختند. کاملاً در نقل‌های متعدد این حدیث روشن است که پس از برخورد تند خلیفه دوم اختلاف و جنجال ایجاد می‌شود؛ نه آنکه او در مقابل مانعین نگارش وصیت بایستد.

برخی هم گفته‌اند از سر دلسوزی به حال پیامبر ﷺ به طور ناگهانی سخنی بر زبان او جاری شد و منظور او ظاهر این سخن نبود. برخی هم سعی کرده‌اند الفاظ ملایم‌تری را مثل «قد غلب علیه الوجع» را مورد بحث قرار دهند و به آن تعبیر تند نپردازند.

### علت مخالفت خلیفه دوم از زبان وی

به هر حال در جاری شدن این کلمات بر زبان خلیفه دوم نمی‌توان اشکال جدی کرد، اما صرف نظر از نحوه سخن گفتن، امر مهم‌تر این است که در این ماجرا از نگارش وصیت پیامبر جلوگیری شد. علت این مخالفت چه بوده است و آیا می‌توان موضوع وصیت را حدس زد؟ علت مخالفت خلیفه دوم را می‌توان در گفتگوی او با ابن عباس مشاهده کرد. او در دوره حکومت خود، به ابن عباس از علت این امر خبر داد و گفت:

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۶۱

ای پسر عباس! رسول خدا چیزی می‌خواست و خداوند چیز دیگری اراده کرده بود. امر خدا محقق شود و مراد رسول خدا محقق نشد.<sup>۱</sup>

حداقل مدلول این گفتار، اگر از آن برتری خلیفه دوم را بر رسول خدا ﷺ نتیجه نگیریم، این است که هر کار ناشایستی هم اگر انجام شود، به اراده خدا بوده و فرد گنهکار هیچ جرمی مرتکب نشده است. در نقل دیگر، او دلسوزی بر اسلام و جلوگیری از اختلاف میان مسلمان را علت ممانعت از نگارش حدیث شمرده است.<sup>۲</sup> اما آیا می‌توان پذیرفت که خلیفه دوم از رسول خدا ﷺ به اسلام و مسلمانان دلسوزتر و از صلاح آنان آگاه‌تر بوده است؟! علاوه بر آن که در خود این نقل‌ها، پیامبر اکرم ﷺ به صراحت بیان کردند که نگارش آن وصیت موجب می‌شود که مسلمانان گمراه و گرفتار اختلاف نشوند. آیا نعوذ بالله، پیامبر ﷺ در این سخنان خود معصوم نبود؟

### توجیهات کلی اهل سنت

اهل سنت برای توجیه این رفتار و گفتار خلیفه دوم، سخنان مختلفی بیان کرده‌اند که مهم‌ترین آنان عبارتند از:

(۱) پیامبر ﷺ ابتدا مصلحت دید وصیت کند، بعد مصلحت را در ترك آن دید و از وصیت منصرف شد (صحیح مسلم بشرح النووی: ج ۱۱ ص ۹۰).

پاسخ: آیا پیامبر ﷺ به میل خود از تصمیمشان بازگشتند، یا آنکه به دلیل تغییر شرایط از املاء وصیت منصرف شدند؟ مسلم است که بعد از عدم اطاعت از امرشان و متهم شدن به هذیان گویی و بلندشدن صداها به جدال و نزاع از این امر منصرف شدند؛ زیرا فایده‌ای در نوشتن آن پس از این سخنان نمی‌دیدند. بنابراین این انصراف پیامبر ﷺ کار مانعین را توجیه نمی‌کند.

(۲) خلیفه دوم ترسید پیامبر ﷺ دستوراتی بدهند که مردم طاقت انجام آنرا نداشته باشند و بدین سبب مستحق عذاب شوند، و نیازی هم به بیان جدید نبود؛ زیرا هر چه امت بدان نیازمندند در قرآن آمده است: «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» و «الیوم اکملت لکم دینکم». و این از فضایل خلیفه دوم و فراست‌های او است (همان).

پاسخ: اولاً، مگر پیامبر ﷺ قبلاً به آنان تکلیفی بیشتر از طاقتشان داده بود که خلیفه دوم این توهم به ذهنش آمد؟ در دین تکلیف به ما لا یطاق جایز نیست. «لا یكلف الله نفساً الا وسعها» (بقره: آیه ۲۸۶) و «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج: آیه ۷۸) «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولكن یرید لیطهرکم» (مائده: آیه ۶).

۱. «یا ابن عباس و أراد رسول الله ﷺ الأمر فکان ماذا إذا لم یرد الله تعالی ذلك، إن رسول الله ﷺ أراد أمراً، وأراد الله غیره، فنفذ أمر الله، ولم ینفذ مراد رسوله» (شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۷۸).

۲. «ولقد أراد فی مرضه أن یصرح باسمه فمنعت من ذلك إشفافاً وحیطة علی الاسلام لا ورب هذه البنية لا تجتمع علیه قریش أبداً» (همان: ج ۱۲ ص ۲۱)

ثانیاً: مگر می‌توان امری را که مصلحت و خیر است آن هم با آن تاکید پیامبر ﷺ که درباره آن فرمود: «لاتصلون بعدی ابداً»، به خاطر سختی آن بر برخی افراد مانع آن شد؟ در حالیکه خداوند به مسلمانان دستور به اطاعت از پیامبر داده است و برای افراد جای مخالفتی نگذاشته است: «و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله، فقد ضل ضالاً مبیناً». (احزاب: آیه ۳۶)

ثالثاً: مگر خلیفه دوم به امت، از خود آن حضرت دلسوزتر بود؟!

نقد سخن خلیفه دوم در مورد اکتفا به کتاب الله در ادامه خواهد آمد.

۳) خلیفه دوم دید پیامبر ﷺ در حال درد کشیدن است و املاء وصیت بر ایشان دشوار است، نخواست پیامبر ﷺ به دشواری بیفتد و این زحمت را از آن حضرت برداشت و از طرفی هم می‌دانست که همه چیز در قرآن است و نیازی به بیان دیگری نیست (صحیح مسلم: ج ۱۱ ص ۹۰: فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ج ۱ ص ۱۸۶).

پاسخ: اولاً اگر دلسوزی هم بوده، دلسوزی بی‌جا بوده است؛ زیرا مردم را از کلمات راهگشای آن حضرت در آخرین ساعات عمر شریفشان، محروم کرد؛ به ویژه که آن حضرت فرموده بعد از این وصیت گمراه نمی‌شوید.

ثانیاً: آیا دلسوزی با توهین و ناراحت کردن آن حضرت سازگار است؟ هیچ شاهدی بر دلسوزی در این ماجرا وجود ندارد. به پیامبر توهین می‌شود. در حضور ایشان جدل می‌کنند؛ صدای خود را بلند می‌کنند و آن حضرت را می‌آزارند. آیا در این امور نشانی از دلسوزی می‌بینید؟ بحث درباره کفایت قرآن در ادامه خواهد آمد.

۴) برخی گفته‌اند که خلیفه دوم و عده‌ای از حاضران از این دستور رسول خدا ﷺ و جوب نفهمید، بلکه آن را ارشاد به کار بهتر دانستند، اما نخواستند آن حضرت را در آن حال به زحمت بیندازند (فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ج ۱ ص ۱۸۶).

پاسخ: این برداشت با عبارات این حدیث سازگار نیست و قرینه‌ای هم مؤید آن نیست، بلکه قراین متعدد برخلاف آن است از جمله:

اولاً: ظهور امر در وجوب است، نه در استحباب. ثانیاً: عبارت «لاتصلون بعدی ابداً» که اهمیت مطلب را می‌رساند، با امر استحبابی سازگار نیست. ثالثاً: پیامبر ﷺ دستور خود را تکرار کرد (المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۲۸۷ و ج ۶ ص ۱۶۲ ح ۵۳۳۴) و از عدم اطاعت آنان ناراحت شدند و افراد را به خاطر نافرمانی آنان از نزد خود بیرون راندند. آیا می‌توان شاهدی بر رضایت پیامبر ﷺ با این مخالفت یافت؟ به نمونه‌هایی از ناراحتی آن حضرت و اصرار ایشان بر نوشتن حدیث توجه فرمایید:

۱. ... فلما اکتروا اللغو والاختلاف عند النبی ﷺ، قال رسول الله ﷺ: قوموا (صحیح البخاری: ج ۷ ص ۹).

۲. ... فاختلفوا وكثر اللغط قال: قوموا عنى ولا ينبغى عندى التنازع (همان: ج ۱ ص ۳۹ و ج ۶ ص ۱۱ و ج ۷ ص ۱۵۶؛ صحيح مسلم: ج ۳ ص ۱۲۵۹؛ فتح الباری: ج ۱ ص ۱۸۵ و ج ۸ ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ج ۱۳ ص ۲۸۹).
۳. ... فقال ذرونى فالذى انا فيه خير مما تدعونى إليه (صحيح البخارى: ج ۴ ص ۶۵؛ صحيح مسلم: ج ۳ ص ۱۲۵۷؛ مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۲۲).
۴. ... فلما أكثروا اللغط واللغو والاختلاف غضب رسول الله، فقال: (قوموا أنه لا ينبغى لنبى أن يختلف عنده هكذا) فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أحننتنى فانهن خير منكم؛ (المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۲۸۷؛ المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۱۶۲/۵۳۳۴).
۵. ... فقال صاحبك ما قال: «إن رسول الله يهجر» فغضب رسول الله ﷺ وتركها و قال: إن رسول الله يهجر، فسمعه رسول الله ﷺ فغضب وقال: إنكم تختلفون وأنا حتى قد أعلمت أهل بيتى بما أخبرنى به جبرئيل عن رب العالمين أنكم ستعملون بهم... (غايه المرام: ج ۶ ص ۱۰۷ و ص ۹۹).
۶. ... فقال عمر: هجر هجر استفهموه. فسمع النبى ﷺ ذلك فاشتد عليه... (لايضاح: ص ۳۵۹).
۷. وقال رجل من القوم: إن الرجل ليهجر، فغضب رسول الله وأمر بإخراجه وإخراج صاحبه، ثم أتوه بالصحيفة والدواة، فقال: بعد ما قال قائلكم ما قال، ثم قال: ما أنا فيه خير مما تدعونى إليه (غايه المرام: ج ۶ ص ۹۷).
۸. ... فغضب النبى ﷺ ثم قال النبى ﷺ: أنتم لا أحلام لكم... (همان: ص ۹۸ - ۹۹).
۹. ... أحننتنى فانهن خير منكم. (المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۲۸۷ و ج ۶ ص ۱۶۲، ۵۳۳۴).
- ۵) برخی نیز برای توجیه مخالفت خلیفه دوم با دستور رسول خدا ﷺ گفته‌اند: او از این ترسید که پیامبر ﷺ - نعوذ بالله - در حال بیماری و درد سخنی بگویند که دستاویزی برای منافقان گردد و آنان با تمسک به آن وصیت دین را مسخره کنند (صحيح مسلم بشرح النووي: ج ۱۱ ص ۹۰؛ فتح الباری فی شرح صحيح البخارى: ج ۱ ص ۱۸۶).
- پاسخ: این احتمال ناشی از اشکال در عصمت رسول اکرم ﷺ از خطا و اشتباه در مقام بیان امور دینی است که سخنی نادرست است و مخالف آیات و روایات است و در جای خود نقد شده است و اهل سنت نیز عصمت آن حضرت را در این حوزه قبول دارند. علاوه بر آن، هیچ قرینه‌ای بر این ادعا در این ماجرا نیست. اگر هم چنین چیزی می‌بود، باز مجوز توهین به آن حضرت نمی‌شد.
- ۶) برخی گفته‌اند که دستور پیامبر ﷺ یک دستور امتحانی بود و واقعا ایشان نمی‌خواستند چیزی بنویسند. خلیفه دوم با فراست خود این نکته را دریافت و مانع نوشتن شد (النص والاجتهاد: ص ۱۳۰).

پاسخ: اولاً: این سخن با عبارت «لاتصلون بعدی ابداء» سازگار نیست. ثانیاً: این گونه امتحان کردن مستلزم دروغ گفتن است. ثالثاً: اگر امتحان هم بوده، افرادی مثل خلیفه دوم سرافکنده این امتحان‌اند؛ زیرا در حضور پیامبر ﷺ به سر و صدا و نزاع برخاستند و آن حضرت را آزرده و تهمت هذیان گویی به ایشان زدند.

### موضوع وصیت نانوشته

اهل سنت در توجیه مورد وصیت احتمالاتی را بیان کرده‌اند:

۱) برخی گفته‌اند که شاید پیامبر ﷺ می‌خواستند خلاصه‌ای از مهمترین احکام را بفرمایند تا بعد از ایشان در آن اختلاف نکنند و خلیفه دوم چون می‌دانست که کتاب خدا کافی است با پیامبر مخالفت کرد (صحیح مسلم بشرح النووی: ج ۱۱ ص ۹۰؛ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ج ۱ ص ۱۸۶).

۲) این احتمال با حال احتضار رسول خدا ﷺ سازگار نیست. بیان کلیات احکام اولاً فایده‌ای ندارد؛ زیرا به جهت کلی بودن خود موجب اختلاف می‌شود و ثانیاً احکام دایره وسیعی دارند. بیان آنها وقت زیادی می‌طلبد که با وصیت به هنگام وفات سازگار نیست. علاوه بر آن مخالفت با بیان احکام توجیهی قابل قبولی ندارد و با عبارت «لاتصلون بعدی ابداء» سازگاری چندان ندارد، بلکه مسلماً بیان مباحث اعتقادی و روشن کردن رهبری امت مهمتر و با وصیت در حال احتضار و عبارت «لاتصلون بعدی ابداء» سازگارتر است.

۳) در روایتی از سوی اهل سنت نقل شده است که آن حضرت می‌خواستند به خلافت ابوبکر تصریح کنند (همان) که این احتمال هم نادرست است؛ زیرا:

۱. این روایت در غالب نقل‌ها از عایشه نقل شده و در برخی به طور ناقص از عبدالرحمن بن ابی بکر نقل شده است که به نظر می‌رسد با توجه به حضور عبدالرحمن در این ماجرا طبق همه نقل‌ها، تنها راوی عایشه است که گاهی بدون ذکر سند به خود عبدالرحمن بن ابوبکر نسبت داده شده است. به هر حال اگر این روایت درست می‌بود باید راوی یا راویان آن افرادی غیر از دختر و پسر ابوبکر هم می‌بود.

۲. این نقل مخالف اعتقاد اکثریت اهل سنت است که معتقدند که پیامبر کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نفرمود.

۳. اگر چنین نقلی می‌بود، حتماً در سقیفه و موارد دیگر به آن تمسک می‌شد.

۴. اگر پیامبر فرمود که می‌خواهد برای ابوبکر وصیت کند، دلیل مخالفت و جنجال رفیق او چه بود. باید کاملاً موافق می‌بود.



در این نقل آمده است که پیامبر ﷺ وصیت نکرد و فرمود: خدا و مومنین ابا دارند که در مورد خلافت اختلاف پیش بیاید. اگر این روایت درست باشد، افرادی مثل امیر المومنین که با خلافت ابوبکر مخالفت کردند، اراده خدا را نقض کرده و از مومنین نیستند! (نعوذ بالله).

۴) معمولاً تعیین فردی را برای جانشینی هم به عنوان یک احتمال ذکر کرده‌اند، هرچند جز عده‌ای اندک مساله جانشینی علی ﷺ را مطرح نکرده‌اند. اما شیعیان بالاتفاق معتقدند که مورد وصیت مکتوب نمودن خلافت و جانشینی اهل بیت ﷺ بوده است که قراین روشنی این مطلب را تایید می‌کند:

۱. مقتضای شرایط زمان اختصار پیامبر ﷺ این بود که به مساله مهم و سرنوشت‌ساز جانشینی خود تصریح فرمایند. همچنین مقتضای «لا تزلون بعدی ابداً» هم تعیین جانشین است. (به کلمه بعدی توجه شود).

۲. حدیث ثقلین قبل از این ماجرا بیان شده بود که بیان کننده اصل لزوم پیروی از اهل بیت است. لذا تعبیری که در این حدیث آمده، شبیه تعابیر حدیث ثقلین است و با توجه به همین سابقه ذهنی است که خلیفه دوم می‌گوید: حسبنا کتاب الله. یعنی از دو موردی که پیامبر لحظاتی قبل دستور به پیروی آنها داد، برای ما کتاب خدا کافی است و ما اهل بیت را نمی‌خواهیم. رسول خدا ﷺ حدیث ثقلین را بارها در مناسبت‌های مختلف تکرار فرموده‌اند که یکی از آن موارد در این لحظات پایانی عمر شریفشان است که مردم دور بستر ایشان جمع شده‌اند. ابن حجر عسقلانی در الصواعق المحرقة به روشنی نقل می‌کند که قبل از آن که جریان طلب کردن صحیفه و دوات پیش آید، پیامبر به نزدیک بودن وفات خود اشاره فرمود و کتاب خدا و عترتش را به عنوان مستمسک مسلمین معرفی کرد و سپس دست علی ﷺ را گرفته و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن با علی؛ این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند و من از شما می‌پرسم که چگونه بعد از من با آنها رفتار کردید» (الصواعق المحرقة: باب ۹ ح ۴۰ ص ۱۲۴).

این نقل را حاکم در مستدرک خود و ذهبی در تلخیص خود از مستدرک آورده و بر صحت آن تصریح کرده‌اند و نقل‌های متعدد دیگر هم دارد.

۳. روایت‌هایی در منابع اهل سنت موجود است که به صراحت مورد وصیت را، خلافت علی ﷺ بیان می‌کنند. در نقلی دیگر ابن عباس از خلیفه دوم در اوایل خلافتش تصریح بر این مطلب

۱. ر.ک: نووی در شرح صحیح مسلم، ابن حجر در فتح الباری، عینی در عمده القری فی شرح صحیح البخاری، قسطلانی در ارشاد الساری، کرمانی در شرح صحیح البخاری و افرادی مثل احمد امین در یوم الاسلام.

را نقل می‌کند که پیامبر ﷺ در بیماری وفاتش می‌خواست به نام علی ﷺ تصریح کند و او مانع آن شده است (شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۲۱ و مشابه آن ص ۷۹).  
 ۴. در حدیث سلیم تصریح شده که بعد از رفتن مردم، عده ای از اصحاب خاص مثل سلمان، ابوذر، مقداد به همراه علی ﷺ نزد پیامبر ﷺ ماندند و آن حضرت به خلافت امیرالمومنین ﷺ و فرزندان ایشان ﷺ تصریح کردند (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۶۵۸).

### دلیل انصراف پیامبر ﷺ از نگارش وصیت

می‌توان دلایل زیر را مهم‌ترین عوامل عدم پافشاری آن حضرت بر نگارش وصیت یاد شده دانست:

(۱) **از دست رفتن فایده وصیت:** در برخی از همین روایات به علت انصراف آن حضرت اشاره شده است. در نقلی آمده که بعد از آن سخنان و جنجال، کاغذ و قلمی نزد آن حضرت آوردند. ایشان فرمود: «بعد ما قال قائلکم ما قال»؛ یعنی بعد از اتهام هذیان، اگر وصیتی نوشته می‌شد، متهم به این بود که در حال هذیان گویی (نعوذ بالله) نوشته شده است.

(۲) **سرایت این اتهام به سایر موارد:** اتهام هذیان و نادرستی به سایر سخنان و حتی کردار آن حضرت سرایت می‌کرد و آنان در هر موردی که با گفتار یا رفتاری از ایشان مخالف بودند، این اتهام را تکرار می‌کردند. پیامبر با انصراف از وصیت، حداقل جلو این فتنه بزرگ را گرفتند که این عبارت آن حضرت گویا اشاره به همین نکته دارد: «ذرونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه».

(۳) **باز گذاردن راه برای شناخت حقیقت:** با این تدبیر پیامبر ﷺ راه برای حقیقت طلبان بازماند که در هر زمان این ماجرا را مطالعه می‌کنند، از خود پرسند که آن حضرت قصد داشتند چه مطلبی بنویسند و چرا عده‌ای با آن مخالفت کردند؟

ممکن است این سوال به ذهن بیاید که چرا آن حضرت در مواقع دیگر این کار را انجام نداد؟ پاسخ آن این است که سفارش‌ها و تصریحات مکرر در زمان‌های دیگر در مورد خلافت و امامت امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت ﷺ داریم. مانند حدیث ثقلین، نجوم، سفینه و... اما بهترین موقعیت برای تعیین جانشین به طور مکتوب، همان لحظاتی بود که پیامبر ﷺ اقدام فرمود و این کار باید در میان جمع هم انجام می‌شد، ولی متأسفانه با مخالفت آن عده به سرانجام مطلوب نرسید و خداوند و رسول او هم نمی‌خواستند اختیار انسان‌ها را از آنان سلب کنند.

نکته قابل توجه دیگر در این مورد این است که اگر چه وصیت در میان عامه افراد انجام نشد. اما مطلب مورد وصیت، قبلاً بارها گفته شده بود. بنابراین راه هدایت گم نشد. البته اگر به عنوان وصیت مکتوب می‌شد، کار برای توطئه‌گران بسیار دشوارتر می‌شد.

## نقد رفتار و گفتار مخالفان

در این حادثه چند کار نادرست انجام شده است:

- مخالفت با پیامبر ﷺ و تخلف از دستور ایشان با آن قرآن می‌فرماید:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول»؛ (نساء: آیه ۵۹) «و من يطع الرسول فقد اطاع الله»؛ (نساء: آیه ۸۰) «و ما اتاكم الرسول فخذوه و مانهاكم عنه فانتهوا»؛ (حشر: آیه ۷) «و ما كان لمومن و لا مومنه اذا قضى الله و رسوله ان يكون لهم الخيره من امرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبينا»؛ (احزاب: آیه ۳۶) «و من يعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدين فيها ابدا»؛ (جن: آیه ۲۳)

- بلند کردن صدا در حضور رسول خدا که قرآن کریم از آن نهی فرموده است: «يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم بعضا أن تحبط أعمالكم وأنتم لا تشعرون» (حجرات: آیه ۲)

- آزردن و خشمگین کردن آن حضرت. در این حادثه آن حضرت ناراحت شدند و فرمودند: «از نزد من بروید»؛ در حالیکه قرآن می‌فرماید: «وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله» (الأحزاب: آیه ۵۳) وقال تعالى: «...والذين يؤذون رسول الله لهم عذاب أليم» (التوبة: آیه ۶۱) وقال سبحانه: «إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة» (الأحزاب: آیه ۵۷).

- اتهام هذیان گفتن که در واقع انکار عصمت آن حضرت است، در حالی که هیچ مسلمانی نمی‌تواند عصمت ایشان را - حداقل در مقام بیان - انکار کند و قرآن می‌فرماید: «و ما اتاكم الرسول فخذوه و مانهاكم عنه فانتهوا»؛ (حشر: آیه ۷) «و ما ينطق عن الهوى»؛ (نجم: آیه ۳) «و ما صاحبكم بمجنون» (تکویر: آیه ۲۲).

- اکتفا به قرآن. این گفتار یعنی انکار نیاز به سنت که هیچ مسلمانی نمی‌تواند به آن ملتزم شود. خداوند تبیین معارف قرآن را از وظایف پیامبر ﷺ می‌شمرد: «وأنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم» (النحل: آیه ۴۴) و روشن است که تمام احکام و معارف به تفصیل در قرآن نیامده است.

اگر قرآن برای هدایت امت کافی است، چرا مسلمانان اختلاف دارند و هر یک برای عقاید خود، از قرآن دلیل می‌آورند؟ مگر خلیفه به کفایت یا عدم کفایت قرآن آگاه‌تر از پیامبر ﷺ بود؟ اگر نیازی به وصیت نبود، آنان چرا وصیت کردند؟! خلیفه اول در حال اغما، وصیتی را که عثمان از طرف او برای خلیفه دوم نوشته بود، تایید و خلیفه دوم در بستر مرگ، به تشکیل شورا وصیت کرد.

## کتاب نامه

۱. الارشاد، محمد بن نعمان (المفید)، تحقیق موسسه آل البيت، قم، دار المفید، الثانية، ۱۴۱۴ق.
۲. الايضاح، فضل بن شاذان، تحقیق جلال الدین ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ش.
۳. البدايه و النهايه، اسماعیل بن کثیر الدمشقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الاولى، ۱۴۰۸ق.
۴. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ش.
۵. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، بیروت، موسسه الاعلمی، [بی تا].
۶. تاریخ الامم و الملوك، ابن جریر الطبری، بیروت، موسسه الاعلمی، ج ۴، ۱۴۰۳ق.
۷. السنن الكبرى، احمد بن حسین البیهقی، بیروت، دار الفکر، [بی تا].
۸. السنن الكبرى، احمد بن شعیت النسائی، بیروت، دار الکتب العلمیه، الاولى، ۱۴۱۱ق.
۹. السیره النبویه، اسماعیل بن کثیر الدمشقی، بیروت، دار المعرفه، الاولى، ۱۳۹۶ق.
۱۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، الاولى،
۱۱. صحیح ابن حبان، علی بن بلبان الفارسی (محمد بن حبان)، موسسه الرساله، الثانيه، ۱۴۱۴ق.
۱۲. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۳. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج النیسابوری، بیروت، دار الفکر، [بی تا].
۱۴. صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت، دار الکتب العربیه، ۱۴۰۷ق.
۱۵. الصراط المستقیم، علی بن یومس نباطی، قم، المکتبه المرتضویه لاحیاء الاثار الجعفریه، ۱۳۸۴ق.
۱۶. الصواعق المحرقة، ابن حجر الهيتمی، تحقیق: عبداللطیف عبدالوهاب، القاہرہ، مکتبه القاہرہ، ۱۳۸۵ق.
۱۷. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بیروت دار صادر، [بی تا].
۱۸. غایة المرام، السیدہاشم البحرانی، تحقیق السید علی العاشور، [بی جا] [بی تا].
۱۹. الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، [بی تا].
۲۰. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دار المعرفه للطباعه والنشر، الثانية، [بی تا].
۲۱. کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر الانصاری، قم، دلیل ما، ۱۳۸۱ش.
۲۲. مجمع الزوائد، نور الدین الهيتمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۲۳. مسند ابی یعلی، احمد بن علی المثنی التیمی، تحقیق: حسین سلیم اسد، دار المامون للتراث - دار الثقافه العربیه، [بی تا].

۲۴. مسند/حمد، احمد بن حنبل، بيروت، دار صادر، [بی تا].
۲۵. المصنف، ابو بکر عبدالرزاق، [بی جا]، المجلس العلمی، [بی تا].
۲۶. المعجم الاوسط، سلیمان بن احمد الطبرانی، [بی جا]، دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.
۲۷. النص والاجتهاد، عبدالحسین شرف الدین، تهران، اسوه، ۱۴۱۳.

